

عشق آن روزها چه آبی بود، در مسیر هوای  
بارانی روزهایی که بوی ایمان داشت، کربلا رنگ بود  
و توفانی چقدر انسان غریب نبود! می شد آواز ما را نوشید  
اینک اما چقدر در ما نیست، عطر خورشید، عطر

عریانی هشت چشم به ما نشان دادند، از حضور زلال  
و سمعت عشق کاش یک لحظه درک می کردیم از روز  
شکفتهدامانی می شد آن روزها خدا را دید، با زبان فرشته  
صحبت کرد چون کبوتر پرید از اینجا رفت سرخ بر بال عشق  
توفانی (نمای شمسی پور)

آن روزهای سرد و کولاکی / باران خوب من /  
عاشق ترین بودند / الاهی سوخته بر شانهای  
دشت / روشن ترین شمع زمین بودند / آن روزها  
/ در عمق چشم کودکان ما / قاتوس از فریاد  
روشن بود / باران آهن بود / آن روزها گاهی /  
در اسمان آبی و آوازهای من / یکدسته مرغابی  
خورشید را پروراز می دانند / ... / آن روزها رفتد  
/ با این همه / باران من / عاشق ترین مانند  
(حبيب بخشوده)

● پنج - بازتاب خسته به صورت نمادین و  
استعاری:

گواه سازمندی بر این مدعای است. به عنوان مثال  
در مجموعه «ناگاههای سرخ» نش مورد ردیف  
«ماندن» به کار رفته است و در «شقایقهای  
اروند» نیز به ممین تعناد استفاده شده است. در  
«هشت قصیل عشق» پنج مورد و در «گل، غزل،

گلوله» چهار مورد؛  
رفیقانم دعا کردند و رفتند  
مرا تنها رها کردند و رفتند  
سواران از سر تعشم گشتنند  
فغانها کردم اما برگشتنند  
راه کردند در زنان بیانم  
دعا کردند سرگردان بیانم  
من آخر طاقت ماندن ندارم  
خدایا تاب جان کنند ندارم  
(فرید طهماسبی)

غورو نمی خواست این سان مرا

پریشان و سر در گریبان مرا

غورو نمی دید این روز را

چنین نالههای جگرسوز را

نه این دل سزاوار ماندن نبود

سزاوار ماندن دل من نبود

(علیرضا قزوه)

● سه - آرزوی شهادت حسرتی همراه:

ای نگاه تو سرشار از عطر مهمن نوازی

زیر باران بی رحم این عشقهای مجازی

کی قدم می نهی در سکوت غریبانی من

کی به هم می خورد نظم آن شانهای موازی

کی به آیات آتش صنای مرا

می گشایی

کی به مضراب خنجر گلوی مرا

می نوازی

می توانستی ای کاش از من سراغی

بکیری

می توانستی ای کاش از من شهدی

بسازی

(عبدالجبار کاکایی)

● چهار - توصیف حسرتمند جبهه:

جنگ که به طور ناگهانی شروع شده بود، سرایجام  
پایان یافت. جنگ با هشت سال حضور همه جانبه  
در تمام زوابای زندگی مردم نفوذ کرده بود و  
پایان آن برای کسانی که با آن زیسته بودند،  
موجی از غم و حسرت را همراه با بیهوده و حیرت  
به ارمغان آورد.

گویی هرچه از جنگ فاصله می گرفتیم، جرس  
قالله شهدا دورتر می شد و به ممین سبب  
دریغ و درد باز ماندن از آن کاروان بیشتر در  
جانها می ریخت. آرزوی شهادت در دل  
با زماندگان به موبیه و مضمون خون می شد.  
نخستین مضمونی که پس از جنگ در جان  
سرودهای دوید حسرت باز ماندن از این کاروان  
بود و دریغ و درد بر پایان جنگ و از دست دادن  
فرصت شهادت. و این مضمون چنان فراگیر  
است که حتی می توان آن را در شعر دوره جنگ  
نیز ردیابی کرد.

دریارهای این مضمون و مواضع متعدد آن به  
نکان اشاره می شون: ● یک - حسرت مضمونی برای شعر دوره‌ی  
جنگ:

حسرت بازماندن از کاروان شهدا حتی در شعر  
دوره جنگ نیز آمده است و این دلیل شایسته‌ای  
بر فراوانی این مضمون و نیز تقدیم آن است؛  
اگرچه در دوره جنگ چنان گسترده نیست:  
در عرصه‌های خوف و خطر با گذاشتید  
رفتید و عشق را به تعاضا گذاشتید  
همسنگران همسفرا از چه رو مرا  
با کوله بار خاطره تنها گذاشتید؟  
در طی این طریق به سوی رها شدن  
رسم و فانود مرا جا گذاشتید  
(سید عبدالله حسینی «خفیف»)

● دو - حسرت بازماندن از کاروان شهدا:  
عمله ترین جلوه‌گاه حسرت در شعر پس از جنگ  
بازتاب غم و آنبوه بازماندن از کاروان شهداست.  
حضور چشمگیر فعل «ماندن» و مشتقات آن  
در موضع ردیف در غزل و سایر قولاب سنتی

غلامرضا کافی



# ویژگی‌های محتوایی و جان مایه شعر افلاط پس از جنگ

انقلابی پیر را در گذشته سلشورانه اش غرق  
می بیند؛ با آنده و حسرتی از جس مه و به  
عمق دریا.

● شش - ذکر کسانی که آن روزها را فراموش  
کردند:

من دستهای آبی او را / این روزها مایل به نان  
دیدم / چشم ان او / رنگین کمانی سرد / با هفت  
رنگ زرد / موهای او در کودکی جو گندم تر  
بود / او سفره اش رنگین / سرش سنگین / او  
یک تن از مردان بلدرچین / افسوس پادشاه  
نیست / روزی کبوتر بودا  
(علیرضا قزوون)

● نخستین مضمونی که جنگ از  
جنگ در جان بیشترها دوید  
حسروت باز ماز / این کاروان  
بود و دریغ / این روز بایان جنگ و  
از دست داشت در مرصع شهادت.

باران که می بارد / تصویرهای خسته ای باران  
/ در چشمایم شعله می بندند / و چهره های  
آسمانی شان / در هرچه در هرچه در قابه های  
حالی خاموش می خندند / باران که می بارد /  
خیل سوارانی می آیند از فراز ابرها پایین /

شمیرها گل داده هججون خون / در  
مشت هاشان / و یا خون آلوهی اسبان وحشی  
/ بیچده بر انگشت هاشان / باران که می بارد  
/ حس می کنم نزدیکتر از من به من دریاست  
/ ای دوست / دارند از طوفان پیشه باز می گردند  
/ ای شیوه ای اسبان سرخ آسمان هاست / در  
باد / در باران یکریز سیعی کوه پیچیده است /  
اسبان بیماری / گز فتح خورشید همینه  
بازم گردند  
(مصطفی علیپور)

● هفت - واکویه زندگی تکراری:  
خسته ام از آرزوها، آرزوهای شماری  
سوق پرواز مجازی بالهای استعاری  
لحظه های کاغذی راهی و شب تکرار کردن  
خطاطران، بلیکان زنده های اداری  
آفتاب زرد و غمگناه ایله های دو به پایین  
سقه های سرد و سین آسمانهای اجاری  
صندلی های سرمه / میزهای صرف کشیده  
خنده های سرمه / گره های اختیاری  
عاقبت روزهای آرزوها با غبار آرزوها  
باد خواهد بود / روزی باد خواهد برد باری  
روی خواهد شد من صفحه ای باز خواهد  
دری خواهد شد، نامی از ما یادگاری

● دو - آرزوی دوباره حمامه:  
بایا به آینه قران، به آب برگردیدم  
بیا به اسبه حمامه، رکاب برگردیدم  
بیا دوباره مروری کنیم خاطره هارا  
به روزهای خوش التهاب برگردیدم  
به دستهای پر از سرمه / دل من  
به حرف اول این روزهای آرزو  
کنون که موضعه  
بایا به سرب به سرمه  
اگرچه طن شده وقتی دل من  
باشد این روزهای آرزو  
باشد این روزهای آرزو  
من گره گیر گلهای قالی / دل من  
برگ حقوق تقاعد / دل من گره گیر یک  
یک پله / یک پست / دل من گره گیر  
/ چه مردان سبزی به آینه افراد بینند  
من گره گیر تو زیر پنهانی یک  
گره گیر یک حجه / یک خانه / یک  
دل من گره گیر حراج انصاف / چه مردان  
سبزی به باع تعاشا رسیدند  
(محمد رضا عبدالملکیان)

نمدم گرفتار دنیا شدن:

سمازایر ما را  
باید بفرنگ نان و انجیر ما را  
خدایا اگر دستبند بحمل  
نمی بست دست کمانگیر ما را  
کنی تا قیامت نمی کرد پیدا  
شده  
کنی گوشه ای که گشتن تیر ما را  
کنی خسته بودیم و باران همحل  
کنی گرفتند شمیری ما را  
کنی خسته بودیم و من برد طوفان  
خانه ها  
کنی شکوه اساطیر ما را  
طلرا که مس کرد، دیگر نیام  
دستها پر گشته ای  
چه خاصیت بود اکسیر ما را  
(حسن)

● نه - بشارت و امید:

پنج - غم و واکویه های حدیث نفس و حسرت  
تیغوردن های آین دن دوره که گله بی نالیمی و  
یاس از آنها بر می تراوید، بمندرجات شاعران در تبیه  
و ذکر اینواری شعر سروهادند. از آن جمله  
شمیر / که سرمه / دل / و سرمه / سرمه / سرمه / خارد:  
کس چای / انسان / بکارهای / خود سرمه / سرمه / سرمه / سرمه /

/ آینه محظی / انسان / سرمه / سرمه / سرمه / سرمه / سرمه /  
و اتفاقی / انسان / سرمه / سرمه / سرمه / سرمه / سرمه / سرمه /  
فوجان چای / انسان / سرمه / در میان / خود سرمه / سرمه / سرمه / سرمه /  
که قابق شده / انسان / سرمه /  
مروز روز پنجره های گشوده است  
(محمد حسین)  
در این شعر، نهادهای انسانی بین و

● (۲) واکویه های دلتگی  
هرچه از جنگ فاصله گرفتیم دوری از شهدان  
حال و هوای جبهه و فضای جنگ پیشتر احساس  
ند و به همین سبب تغییرات در شفوه زندگی  
و حتی نگرش مردم به وجود آمد.  
خاطره جنگ به زودی رنگ فراموش گرفته  
زندگی و دنیا در چشم ها جالی دیگر نداشت. این  
رفتارهای اجتماعی شاعران را که روحی حساس  
داشتند به شدت از رده کردا آنها که برخی به  
عزالت و ارزوا کشیده شدند و عذرای زیان به  
اعتراض گشودند. اما هر دو گروه در سروهاده های  
خود و واکویه های را بازتاب دادند. با یادگرد جنگ  
و شهدا، آرزوی زنده شدن آنان یا بازگشت جنگ  
را گردند و از زندگی یک نیج و تکراری احساس  
آرزوی تهدیدند. همین ایاز دلتگی، مضمون  
واکویه را در شعر پس از جنگ یکی از  
جان مایه های عمدۀ ساخت.  
اینک به مظاهر و مجله های از این مضمون  
اشاره می شود:

● یک - آرزوی بازگشت شهدا:  
کاش بزرگددن یک شب آسمان مردان خاکی بیوش  
/ صبح رویانی که در باران آتش چهه می شستند  
/ کاش بزرگددن / استعمال خونشان را / روی  
فرق چاک چاک خاک بگزارند / ناگهان در  
ناگهان از گل و لیختن / باز می گردند / زخم های

می کنند / آیا چهراه را بپوشانم / با دستهای  
بی انگشت؟

(محمدحسین جلفیان)

دیوار شد کم کم غبار خستگی ها  
دلستگی، دلستگی، دلستگی ها  
هر پنج نوبت سعی ایمان شد فراموش  
هر غصه‌ای غیر از غم نان شد فراموش  
واماندگی از شور سر دستار و اکرد  
شوق خضر از ساق پایی افزار و اکرد  
ماندیم و زرق و برق را در چشم کردیم  
چون سرمه میل زرق را در چشم کردیم  
امروز و سعی خورد و خواب و قوت افسوس  
آن روزهای لاه و تابوت افسوس  
(غلامرضا کافی)

آه ای دستبند تجمل  
ای تقابل تقابل تقابل  
دست ما را به نیزه‌گذشتی  
پای چال‌کمان را گذشتی  
دزد امد هوازی کردیم  
خانه را بد و خواری نکردیم  
ما چه کردیم / خانه‌ای ما چه کردیم  
ما کردیم / خوردیم و مردم  
(کاظم‌خان لی)

● اشعار اغتراب اغتراب بر بی دردی:

بر بی دردی / بیماران می‌کرند / تو در ویلای  
بر بی دردی / بیرونی حل کدام جنول بخونج / از  
بر بی دردی / نگاه می‌کردنی  
(کاظم‌خان لی)

● اشعار اغتراب اغتراب آب از سر گذشت  
بر سر کن کن سرگذشت  
در بی دردی که دامانت گرفت  
کار تو از دست درمان در گذشت  
نور نوشیدن ز جام لاهه  
من تو سنت و لی دیگر گذشت  
در بهاران داغ ننگ زندگی است  
عمر هر لحظه که در بستر گذشت  
باز هم گل های اشک حسرم  
از رخ سرخ غزل بیر گذشت  
(کاووس حسن لی)

برایتان چه بگویم به سنگ می‌مانید  
اگر جرس بنوازند ننگ می‌مانید  
برایتان چه بگویم که درد بسیار است  
نیود و بیمهده گفتند: هر دیگری است  
شیبی که عشق باید غریب خواهد ماند  
ز پامردی تان بی نصیب خواهد ماند  
(محسن لیله کوهی)

● پنجم - مذمت اهل ریا و فرصت طلبان:  
کاش اشک دیده سد افجار غم نبود  
های های گریه بزخم دلم مرهم نبود  
کاش من شد پنهه ها - این آبروی دستها -  
روی پیشانی اتهایی که من دامن نبود  
(سیدضیاء شفیعی)

از خلستان تا خیابان / از چاره درد گذشتم /  
از چاره فقر / که اغتراب «بادر» مرا به خود

● خامنی گنجگ به زندگی ننگ  
فراموشی تبلیغات، زندگی ننگ  
چشم ها جالانش ننگ یاد نداشتن  
لذت های اجتماعی نمایران را که  
روزی مسایس داشتند، به شدت  
ازو گرد تا آنجا که برخی به  
عزیز شزوا کشیده شدند و  
عده‌ای زبان به اعتراض گشودند.

کودکی سوخت در آتش به فنان هیج نگفت  
مادری سوخت به اندوه نهان هیج نگفت  
دختر کوچک همسایه‌ی ما پر زد و رفت  
دل آینه شکست و کس از آن هیج نگفت  
وقت از شش جهت او را تبر من بارید  
مردی از حنجر نامرد جهان هیج نگفت  
می‌توان گوشای از داغ مرار شغ نداد  
ولی از این همه هرگز توان هیج نگفت  
(ناصر فیض)

● نقال های قرن  
سه راب چاکه / می‌داند  
بادی که گفت / می‌داند  
یادی که گفت / می‌داند  
(یحیی ساکی)

● دو - اعتراض شاعران جهان  
انگلیکارچه از حجر می‌داند  
که از خشم می‌گیرد / می‌داند  
که از خشم می‌گیرد / می‌داند  
حقوق بشر نیز سکوت اختیار کرددن. این  
جهانی فریاد اعتراض شاعران چنگ را برآورد  
دویست دلار زنگانی / در زیر بمب به مرگ  
رسیدند / و بم / آن گونه ماهرانه / نقش  
شکنجه‌ها را / از جسم‌های شهیدان زدود است  
که هزارمان حقوق بشر / و «دفاع بین‌الملل»  
در غیبت گواه و مذرک / از داوری / زبانشان  
بسته است  
(طاهره صفارزاده)

نهال عشق گل آذین بود  
اگر ز عدل ثمر می‌داشت  
جهان ز عدل برأوا بود  
اگر «حقوق بشر» می‌داشت

باید سلام کرد به گسترده زیستن  
مور و ملغ به اوج عقاiban نمی‌رسند  
در لحظه‌های باد نیاورده زیستن  
زنجیرها گستنی اندای جهان ز جر  
بردار دست از سر این برد زیستن  
(علیرضا فولادی)

● سه) شعر اعتراض  
شاعر چنگ زمان - آگاه است. بنابراین شاعر  
زمان - آگاه و انقلابی حساسیت ویژه دارد و

پر از خود را به خوبی می‌نگرد و در مقابل  
حوادث و آنچه در اطرافش اتفاق می‌افتد  
عکس‌المعلم نشان می‌دهد و بر همین اساس  
آنچه که باید فریاد بزنند یا اعتراض کند کوتاه  
نمی‌آید و زبان به اعتراض می‌گشاید.  
قابل توجه این که در دو چنگ مجال برای  
اعتراض نبوده و اگر در موافق اشاره شده  
است بسیار کوتاه و گزرا بوده که در حالی که  
در دوره دوم، یعنی پس از جنگ ایران و فرانسه با  
این بنیان آفریده شده‌اند. همچنان‌که از عزیزانی را  
نیز می‌توان با خاصه این دوران می‌توان اشعار  
نشان کرد که از آن جمله‌اند:

علیرضا قزوچ محمد‌کاظمی کاظمی،  
محمدی خراسانی، محسن جهان‌زاده،

و سید ضیاء‌الدین شفیعی.  
اما مواضع اعتراض شاعران جهان  
که به مهمترین آنها اشاره می‌شود:

● یک - اعتراض به سکوت جهان  
چنگ با همه حوادث و قبیلیش اتفاق  
تمام قدرهای جهان به حمایت از آنها  
پرداختند و مجامی همچون سازمان  
حقوق بشر نیز سکوت اختیار کرددن. این  
جهانی فریاد اعتراض شاعران چنگ را برآورد  
دویست دلار زنگانی / در زیر بمب به مرگ  
رسیدند / و بم / آن گونه ماهرانه / نقش  
شکنجه‌ها را / از جسم‌های شهیدان زدود است  
که هزارمان حقوق بشر / و «دفاع بین‌الملل»  
در غیبت گواه و مذرک / از داوری / زبانشان  
بسته است

ز حامیان بشر بانگی  
در این دیار نمی‌آید  
شب است و دشنه‌ی دژخیمان  
که در شمار نمی‌آید  
(سیده کاشانی)  
با این همه خبر / در عصر شب / در عصر

خستگی / در عصری عصب / در روزنامه‌ی  
عصر / از شرح حال ما ازی نیست / در عصر  
خواب و خلسه و خمیازه / در عصر آخرین خبر  
تازه / از نام ما / در روزنامه‌ها خبری نیست  
(قیصر امین پور)

نشسته ایم و صحبت از شهادت تو نیست  
کدام مرد عشق را به دوش می کشد  
که بعد از این کسی به استقامت تو نیست  
چه زود ذهن شهر تار عنکبوت بست  
پیکی به یاد آن همه چراحت تو نیست

(محمدرضا احمدی فر)  
 کجاید ای لاله ها لاله ها  
 کجاید ای چارده ساله ها  
 که در باخ آینه راهنم دهد  
 و در سایه خود پناهم دهد  
 هر آن کس شما را فراموش کرد  
 خدا را خدا را فراموش کرد  
 شقیق فراموش هرگز مباد  
 گل شعله خاموش هرگز مباد  
 (کاووس حسن ای)

دو- فراموشی روزهای جنگ:  
تکنده پادمان نیاشد باز  
روزهای صداقت و ایثار  
فصل سبز شفقت خود  
در هیاهوی عرصه‌ی نیزار  
(رامین مهدی، *لذت‌گذاری*)

سے۔ تذکرہ میں مذکور ہے کہ اسی پر نسبت نہیں پڑتی۔ اسی پر نسبت نہیں کامیابی کی۔ اسی پر خود زاد آرید سزا دی جائے۔ اسی پر احتجاج کی جائے۔ اسی پر احتجاج کی جائے۔

لر فتنه و رفتند فریاد ماندیم و ماندیم  
ما ماندیم این است آینه باران  
مستانه رفتند هشیار باید بماندیم  
ت در کوهین اند، گفتهند این را سواران  
ب و شمشیر و میدان مردانه پیمان بیندیم.  
بز قراری لکنگیرم چون تبغ آن بی قراران  
(بان، ولش)

جهار - عاقیت سنتیزی:

من صدّاً آن زمان رسد  
نافیت کشید به راه باطل  
ی مخوری)

● شاعر زمان - آیا و بمقابلی  
حساسیتی ریزه دارد و پیراهن خود  
را به خوبی می نماید و در مکان  
جوانیت و آنچه در یادش اند  
من اینکه عکس العمل من می دهم  
و پر همین عکس انجام ده فریاد  
بیزند یا اعتنای کنند، گونه گلمی آید  
و زیان به این من می گشاید.

در پایان که اهمال و غفلتی در خصوص آنچه را ارزش می‌داند و به پای آنها جانشانی شده استه خواسته یا نخواسته در حال صورت گرفتن اسسه به تحریر و تذکر فریاد برمی‌آورد.  
اصولاً اتفاقات سیزی اصلی ترین شاخصه شعر سلسلی از شاعران انقلاب اسلامی است که با خود انقلاب متولد شدند و در کوره‌های تجارتی آن گذاشتند و به کمال تزدیک شدند. سلسلی که اکنون شاخه گسترده و تکثیر شده است، در این تقریباً دو دهه مثل هر چیزی داشته باشد و مطل خود انقلاب نه از آن است، بلکه نه از تلفات دادن گذشتند و از این‌جا برای ادب ما که روزی بیان می‌کنند، بسیار بود، اکنون عظیم است و موافق با این اینچه پیورود کاری است و این‌جا نیز ممکن

سی دیگر، «  
این را جنگ تعمیر و بروز ظاس در  
شناخته ای مردم پدید آورد و درین  
از اینها از لک خلخالند و  
نمود ترویز امداد نمودند  
و درین حالت همانجا همچنان  
که این را درین

از دست رفته  
اگرچه بد  
تهدیل و  
موضع سر  
در کوچه / از خانه / این بودند  
/ نقش نگاری / همانند / این است / ...  
بن پوش از خانه / این بودند  
( محمود تقیی / آن )  
اما عموماً خشنیده / این بودند  
زبان گردانده اند / این بودند  
شعر شاعران خشنیده اند / این بودند  
● یک - فراموش  
به جستجوی چیزی /  
اگوش

برمی کارم / اما نهاده بدم / بدم بر دیواره  
متروک شهر / تا خود را بگیرد / و نگو  
مخملی ات / ادریسی داشت / و نیزد امی برس  
نامت را از خاطر می بدم / و نیزد امی برس  
(محمد کاظمی علی)  
منان غیرت / که من این را بدم

اورد / اینان برادران علی هستند؟ / من  
می گذشم و ابوذر فریاد می زد: / چرا شریع  
قاضی ها رسوانم شوند؟  
(علی رضا قزوینی)

این پنهان بازان که روزی با خویش خلوت نکردن  
از نسل منصور هستند وقتی که داری نباشد  
ای کاش بکبار دیگر این کمبه مردی بزاید  
این قوم خیر شنیدند تا وفا تقاضای نباشد  
(محسن لیله کوهی)

● شش - شکوه از فریبکاری،  
راسنی روزگاری غریب است  
چشم آینه حتی فریب است  
ما صداقت از این خانه دور است  
عشق مثل حقیقت غریب است  
از مسیحای من آنچه مانند است  
آه تنها معین یک صلیب است  
از نگاه تو فهمید امروز  
مهریانی فقط یک فریب است  
(کاوسون حسن لی)

● هفت- شکوه از فراموشی گذشته:  
کسی نیست / تا بر این کشته نماز بگزارد  
مردی از قبیله‌ای آتش / که اندهشت را  
در میدانی به وسعت تنهایی / زنده کرده  
آن شناسندش / آنان که از کنارش می‌  
روزی به پیمان برادری / سوگند خورده  
(جب افشیگ)

هشت - گلایه از شاعران سکوت کرده:  
 کودکی سوخت در آتش به فنان هیچ نگفت  
 مادری سوخت به آندوه نهان هیچ نگفت  
 آن طرفت پس دیوار بلند تردید  
 شاعری بود که با طبع روان هیچ نگفت  
 (ناصر فیض)

نما هرگز تکامن نمی دهد / به قدر گاسه گردانی  
 دخترگ نایپا / در حاشیه‌ی منجذب خوابان /  
 این شعرهای مرد / در تابوت مقبرن گلمانی  
 چند زرآب گرفته / و مرا نسبتی نیست با شما  
 شاعران لجامهای حریر / که نام را بر نیزه  
 تکردام / و دیوان را از آیون هیچ بگشایی  
 نهاد و گفتم / شمایان / یاوه یاوه یاوه / بالغین  
 زلف دخترگان نایاب شعرستان را / و ماکاوه گاوه  
 گاوه / در ملتقاتی آتش و خون / دختران شما را  
 پاس داشتیم...  
 (غلام ضاکاف)

۲) تهدیف و تقدیر  
شاعر چنگ شاعری زمان - آگاه است. بنابراین  
شاعر زمان - آگاه که فریاد بیداری سر می دهد،  
غفلت سبز است و اگر در زاویه‌ای ما مقطوعی